

سال قضاوت کرده‌ای؟ گفتم: شش سال. گفت: بیش از شصت سال.

هیأت سه‌نفره هشت‌بار تکرار شده است، با این تفاوت که من هر هشت‌بار شرکت کرده‌ام و دو نفر دیگر فقط یک‌بار شرکت داشتند.

## ۲- مأموریت بازرسی انتخابات در تربت حیدریه

دکتر مصدق، من و دو نفر دیگر را روانه‌ی تربت حیدریه نمودند و تا در اتاق ما را همراهی کرد. من عقب‌تر ماندم و گفتم: وکیل سابق تربت حیدریه باز هم انتخاب خواهد شد. گفت: چه اشکالی دارد، دوره‌ی قبلی ما هفت نفر بودیم، حکومت را دست گرفتیم، حالا سی نفر باشد.

من مأمور خواف شدم، وقتی شماره‌ها را خواندند، دیدم همه حالت تعجب دارند و پیچ می‌کنند. از پیرمردی که پهلوی من بود پرسیدم: چه خبر است؟ گفت: سال‌هاست که نام کسانی را می‌نویسیم، ولی وقتی می‌خوانیم، نام دیگری‌ست، حالا مثل دوره‌ی اولیه شده است، نام‌هایی که نوشته‌ایم، همان خوانده شده است.

استاندار خراسان مأموری فرستاده بود که آمد تربت حیدریه و گفت: تکلیف تربت حیدریه و شهرهای جنوب آن را من تعیین می‌کنم و برمی‌گردم، معاون استاندار خراسان می‌شوم. علاوه بر وکیل تربت حیدریه، دو نفر دیگر که هر کدام پانصد ششصد نفر به آن‌ها رأی دادند، نزد من آمدند و جریان را گفتند و آن مأمور به آن‌ها نامه‌ی نوشته بود که وقتی برگشتم، باید فلان مبلغ بپردازید تا انتخاب شوید. آن را گرفتم، به تهران رمز نمودم که چنین وضعی وجود دارد. پاسخ دادند: رسیدگی کنید.

## ۱- تعقیب مسؤولان پس از خاطرات من از دکتر مصدق و دادگستری

پس از واقعه‌ی ۳۰ تیر، وزیر دادگستری مرا خواست و گفت: دکتر مصدق، سه قاضی خواسته است: یکی از دیوان کشور، دومی از دیوان کیفر و سومی (شمس‌الدین عالمی) از دادسرای استان که واقعه‌ی ۳۰ تیر را تحقیق نمایند.

بلافاصله شروع به کار نمودیم. من تحقیقات را می‌نوشتیم و دو نفر دیگر نظارت می‌نمودند. تحقیق به پایان رسید. گفتند: گزارش را نیز بنویس. نوشتیم و یک نسخه به قاضی دیوان کشور و دیگری به قاضی دیوان کیفر دادم که مطالعه کنند. من هم مطالعه نمودم، متوجه شدم که دستور تیراندازی را تیمسار... صادر نموده است. به دیوان کشور رفتم، پرسیدم در خصوص این واقعه قانونی وجود دارد یا نه؟ نفر هفتم گفت: در دوره‌ی دوم تقنینه تعیین نموده‌اند. آن را یادداشت نمودم و به همکاران گفتم که گزارش ناقص است، باید تکمیل نماییم. گفتند: ما حکم صادر نمی‌کنیم، دادگاه باید حکم دهد؛ به‌علاوه تیمسار... وزیر دادگستری دکتر مصدق است و دوره‌ی قبلی نیز به دکتر کمک نموده است، نمی‌شود نوشت. گفتم: ناقص است و گزارش را امضا نموده و به دکتر مصدق دادیم.

از زیر پتو پرسید: گزارش کامل است؟ آن دو نفر پاسخ مثبت دادند. من گفتم: ناقص است. پرسید: چه قدر وقت می‌خواهی که تکمیل شود؟ گفتم: هیچ. فقط یک برگ کاغذ سفید بیاورید. برای من آوردند، نوشتیم: تحقیقات دلالت دارد که تیمسار... دستور تیراندازی را صادر نموده است.

دکتر آن را نخواند و لاک و مهر نمودند و گفت: این نامه را بدهید، گفته‌ام که همه‌ی کارها را بگذارد و این پاسخ را بدهد. طولی نکشید پاکت لاک و مهرشده‌ی به دکتر دادند. نگرفت. اشاره کرد، به من دادند. خواندم. دیدم نوشته است: وضع شهر خراب بود و رییس شهربانی در اتاق فرمان نبود، دستور تیراندازی را داده‌ام. دکتر گفت: چه قدر وقت می‌خواهی که تکمیل کنی؟ گفتم: کافی‌ست این نامه را بخوانید. خواند. بلند شد آمد به من گفت: چند



از چپ: دکتر شمس‌الدین عالمی؛ دکتر مظفر بقایی کرمانی. و

## نامه‌ی ریاست محترم کانون وکلای مرکز به ریاست محترم قوه‌ی قضائیه

شماره: ۱۱۸۱۹/ک  
تاریخ: ۸۳/۷/۲۵

حضرت آیت‌الله هاشمی شاهرودی  
ریاست محترم قوه‌ی قضائیه  
با سلام و تحیات وافره،

با ایفاد تصویر نامه‌ی دو نفر از وکلای عضو این کانون به استحضار می‌رساند:  
جناب‌عالی در جمع رؤسای نمایندگی‌های ایران در خارج از کشور، به حق بر رعایت حقوق شهروندان و اعطای مرخصی‌های طولانی به زندانیان و اجرای سیاست درهای باز زندان‌ها بر روی بازدیدکنندگان تأکید فرموده‌اید، از طرفی ماده‌ی ۱۸۰ آیین‌نامه‌ی اجرایی سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور مصوب ۱۳۸۰/۴/۲۶ اجازه داده است که وکلای دادگستری در همه‌ی ایام در ساعات اداری به زندان مراجعه و با موکلان خود ملاقات نمایند، ولی متأسفانه مسؤولین زندان اوین ایام ملاقات را به دو روز در هفته (روزهای یکشنبه و سه‌شنبه) کاهش داده و در سایر روزهای هفته اجازه‌ی ملاقات با زندانیان را به وکلا نمی‌دهند. از طرفی پاره‌یی از گزارشات ارسالی توسط برخی از وکلای دادگستری حکایت از برخوردهای غیراصولی با وکلا و اعمال تبعیضات ناروا بین موکلین آن‌ها دارد که در مفاد نامه‌های تقدیمی بدان اشاره شده است.

از آن جایی که بهبود وضعیت زندان‌ها یکی از اهداف عالی‌هی قوه‌ی قضائیه و مورد توجه حضرت‌عالی‌ست، لذا استدعا دارد دستور فرمایند خواسته‌ی دو نفر از وکلای عضو این کانون بالاخص در مورد اعطای مرخصی به آقای دکتر ناصر زرافشان، وکیل پایه یک دادگستری، دستور عاجل به مسؤولین ذیربط صادر فرمایند.

پیشاپیش از دستور مساعد و عنایات آن مقام سپاسگزاری می‌نماید. با آرزوی توفیق هرچه بیش‌تر آن جناب.

رییس کانون وکلای دادگستری مرکز  
سید محمد جندقی کرمانی‌پور

(نقل از خبرنامه‌ی کانون وکلا، دی ۱۳۸۳، ص ۱۲)



تاریخ: ۱۳۸۳/۷/۲۵  
شماره: ۲۰۰۹۵۰  
پوست

آقای شمس‌الدین عالمی مستشار دادگاه استان ۱ و ۲

جناب‌عالی ما موریت داده می‌شود که راجع به واقعه روز پنجشنبه چهاردهم آذر ۱۳۳۰ بازرسی و تحقیقات لازم برای روشن شدن قضیه بعمل آورده نتیجه را زودتر با بنجانب گزارش فرمائید.

نخست وزیر

نامه‌ی دکتر محمد مصدق به دکتر شمس‌الدین عالمی

من رسیدگی کردم. دلایل را جمع‌آوری نمودم. منزل من اتاق دادگستری بود که تنها بودم. نیمه‌شب در زندان، در را باز کردم، وکیل تربت حیدریه گفت: نماینده‌ی استاندار خراسان و سایر مأمورین را کشته‌اند، شما باید به منزل من بیایید. گفتم: مرا خدا حفظ می‌کند و معذورم و تنها در این‌جا می‌مانم.

۳- دکتر بقایی (نماینده‌ی مجلس و لیدر حزب زحمتکشان ملت ایران) در مقام رییس کمیسیون تحقیق، مربوط به ۱۳۳۰/۹/۱۴، به اتفاق من و دو قاضی دیگر که مأمور رسیدگی پرونده بودیم و کمیسیون در اختیار ما گذاشته بود، در شهربانی حضور یافت. پرونده‌های مربوط را بررسی کردیم. آقای دکتر مصدق در تاریخ ۱۳۳۰/۹/۱۷ طی ابلاغی به من نوشت:

«جناب‌عالی مأموریت داده می‌شود که راجع به واقعه‌ی روز پنجشنبه، چهاردهم آذر، بازرسی و تحقیقات لازم برای روشن شدن قضیه به عمل آمده و نتیجه را زودتر به این‌جانب گزارش فرمایید.»

گزارش تنظیم شد و همه رفتند جز دکتر بقایی، که به من گفت: گزارش را که خواندی، بگو از من تقدیر فرمایند و اتاق را ترک کرد و من گزارش را برداشته، روانه‌ی اتاق نخست‌وزیر شدم. اتاق جنب اتاق نخست‌وزیر تاریک بود. من در اتاق نخست‌وزیر گزارش را می‌خواندم که یک نفر بدون اجازه وارد شد. نخست‌وزیر خیلی به او احترام کرد و دم‌گوشی صحبت می‌کردند. به احترام آن‌ها روانه‌ی خارج اتاق شدم که نخست‌وزیر گفت: شما باشید. گفتم: برمی‌گردم. چند دقیقه بیرون بودم و برگشتم، ولی خیلی دور نشستم و بعد باز، خواندن گزارش شروع شد و احسنت احسنت تکرار شد و بالاخره به پایان رسید. دکتر مصدق به من گفت: خیلی زحمت کشیده‌اید، باید از شما تقدیر کنم. گفتم: گزارش را آقای دکتر بقایی نوشته و شایسته است که از ایشان تقدیر فرمایید و تقدیرنامه را نوشت و به من داد و من هم به اتاق دیگر برگشتم. یک دفعه چراغ روشن شد و آقای دکتر بقایی گفت که: گفتمی تقدیر نماینده؟ تقدیرنامه را به ایشان دادم. مرا بغل کرد و گفت: من نخست‌وزیرم و تو هم وزیر دادگستری، که بسیار ناراحت شدم. ■